

## نقدی بر خبر قتل عام بنی قریظه

دکتر صابر اداک<sup>۱</sup>

### چکیده

روایت مشهور در باب قتل عام بنی قریظه و اعداد و ارقام مربوط به آن، به ویژه در سال‌های اخیر، محلی برای مباحثه و منازعه صاحب‌نظران و نیز مجالی برای منتقدان سنت و سیره پیامبر اسلام (ص) فراهم آورده است. بنابر این روایت، بنی قریظه که یکی از سه قبیله معروف یهود در مدینه بودند، پس از خیانت به مسلمانان در جنگ خندق، مورد سخت‌ترین مجازات از سوی آنان قرار گرفتند. به گونه‌ای که همه مردان قبیله کشته شدند، زنان و کودکان به اسارت رفتند و اموالشان غارت شد. منافات آشکار این خبر با سنت و سیره پیامبر (ص) و خُلق نیکوی او، باور آن را به غایت مشکل می‌کند و احتمال غلو و تحریف در اصل این حادثه را به ذهن متبادر می‌سازد. این مقاله صحت و سقم روایت مذکور را از جهات مختلف به بحث می‌گذارد.

واژگان کلیدی: بنی قریظه، جنگ خندق، پیامبر اسلام (ص)

۱. گروه تاریخ و تمدن ملل اسلامی، واحد یادگار امام خمینی، دانشگاه آزاد اسلامی، شهرری، ایران.

adaksaber@gmail.com

### مقدمه

قرآن پیروان دو دین بزرگ الهی — مسیحیت و یهودیت — را «أهل‌الکتاب» خوانده و در آیات بسیاری به شرح احوال و سوابق آنان و انواع مواجهات‌شان با پیامبر اسلام (ص) پرداخته است. (برای نمونه نک: آل-عمران، ۶۵ و ۶۹-۷۲) این گروه در عین اعتقاد به وحدانیت خداوند و روز رستاخیز، منکر نبوت پیامبر اسلام (ص) بودند و در طول دوره رسالت آن حضرت، برخوردهایی میان آنان و مسلمانان رخ داد. رأفت اسلامی همچنان که شامل حال کفار و مشرکان می‌شد، در مرتبه‌ای بالاتر اهل کتاب را نیز در بر می‌گرفت، از آن رو که این گروه در بسیاری از معتقدات و معارف الهی با مسلمانان اشتراک داشتند و هر سه دین بزرگ، نهایتاً از منشأ واحدی برخوردار بودند. اگر برای کفر و شرک جایگاهی در اسلام و جامعه اسلامی وجود نداشت، برای اهل کتاب جایگاه ویژه‌ای در نظر گرفته شده بود و آنان با شرایطی می‌توانستند در کنار مسلمانان و در حمایت دولت اسلامی در امنیت زندگی کنند و آداب مذهبی خود را آزادانه به جای آورند. نزاری عمدتاً در مرزهای شام و نیز ناحیه نجران واقع در شرق جزیره‌العرب ساکن بودند و در حجاز یعنی محل ظهور اسلام از جمعیت متمرکزی برخوردار نبودند و از همین رو در صحنه حوادث سیاسی و

نظامی آن دوران نیز حضور چندانی نداشتند. اما یهودیان که نسبت به نصاری دارای جمعیت متمرکز و ریشه‌دارتری در منطقه حجاز و به ویژه در شهر یثرب بودند، پس از هجرت پیامبر(ص) به آن شهر و شروع مخاصمات بین مشرکان مکه و مسلمانان یثرب، طبیعتاً وارد صحنه سیاسی و نظامی آن دوران شدند و به نقش‌آفرینی پرداختند.

یهودیان پیش از مهاجرت اوس و خزرج به یثرب ساکن این شهر بودند(یاقوت حموی، ۱۹۹۵: ۸۴/۵) و شامل سه قبیله بنی قینقاع، بنی نضیر و بنی قریظه می‌شدند. پس از تفوق اعراب مهاجر بر آنان، یهود به حاشیه رانده شدند و به ناچار تحت حمایت اعراب قرار گرفتند که در این میان بنی قینقاع حلیف خزرج و بنی نضیر و بنی قریظه حلیف اوس شدند.(ابن هشام، بی تا: ۱/ ۵۴۰) یهودیان علاوه بر توان اقتصادی بالای خود که از تجارت و کشاورزی و همچنین انباشت ثروت و رباخواری به دست آمده بود(جوادعلی، ۱۹۷۸: ۱۹۷۸/۶) از نفوذ فرهنگی در میان اعراب نیز برخوردار بودند که این امر ناشی از آگاهی آنان از کتب آسمانی و موارث انبیاء سلف بود. به گونه‌ای که حتی قریش در مباحثات عقیدتی با پیامبر(ص) به ایشان متوسل می‌شدند و از حکمت و دانش آنان بهره می‌گرفتند و نیز یکی از عوامل پذیرش سریع اسلام از سوی اهالی مدینه، همانا وعده‌های یهود مبنی بر ظهور پیامبری در عربستان بود.

#### پیامبر و یهود مدینه

پیامبر اسلام(ص) از بدو ورود به مدینه که در آن زمان نیمی از جمعیت پنج تا ده‌هزار نفری آن را یهودیان تشکیل می‌دادند(حمیدالله، ۱۳۵۶: ۲۵) رفتاری مسالمت‌جویانه با آنان در پیش گرفت اما چیزی نگذشت که پیمان‌شکنی‌ها و عداوت‌های این گروه باعث تغییر موضع مسلمانان نسبت به آنان شد و نهایتاً آتش جنگ را میان طرفین شعله‌ور ساخت. در این زمان به جز مدینه مناطق دیگری در شمال شبه‌جزیره از جمله خیبر، وادی القری، تیماء و فدک نیز شاهد حضور جمعیت انبوه یهود بودند. در پیمان‌نامه عمومی مدینه که در ماه‌های اولیه هجرت توسط پیامبر(ص) تنظیم شد، نامی از این سه قبیله معروف یهودی دیده نمی‌شود، در حالی که از هشت گروه یهود نام برده و تکالیف و حقوق آنان روشن شده است.(ابن هشام، همان: ۱/ ۵۰۱) یهودیان مذکور که معروفیتی در تاریخ ندارند، احتمالاً افرادی از اوس و خزرج بوده‌اند که در پی مجاورت با یهود به آئین آنان گرویده(بعقوبی، بی تا: ۱/ ۲۵۷) و به نظر می‌رسد در سال‌های بعد، به پیروی از قبایل خود به اسلام روی آورده‌اند. حمیدالله معتقد است که قسمت مربوط به یهود در این پیمان‌نامه بعداً و در پی پیروزی بدر به آن افزوده شده است و در حقیقت یهودیان تا آن هنگام پیمانی با پیامبر(ص) نداشته‌اند. (حمیدالله، همان: ۲۵)

در هر حال سؤال این است که چگونه نامی از قبایل اصلی یهود در این پیمان‌نامه نیست در حالی که همه منابع، علت برخوردهای پیامبر(ص) با یهودیان مذکور را پیمان‌شکنی آنان می‌دانند.(برای نمونه نک: واقدی، ۱۴۰۹ق: ۱/ ۱۷۶؛ ابن هشام، همان: ۲/ ۴۷؛ ابن سعد، ۱۴۱۰ق: ۲/ ۲۱) به نظر می‌رسد که این سه قبیله معروف

یهودی پیمانی جداگانه با پیامبر(ص) داشته‌اند که البته هیچ‌یک از منابع سیره متذکر چنین پیمانی نشده‌اند، به جز *امتناع‌الاسماع* که از انعقاد پیمانی میان پیامبر(ص) و یهودیان سه‌گانه نام برده است بدون آن‌که متن آن را بیاورد. (مقریزی، ۱۴۲۰ق: ۱/ ۶۹) تنها کتابی که از وجود چنین میثاقی یاد کرده و متن کامل آن را هم آورده، *اعلام‌الواری* متعلق به قرن ششم هجری است. ایرادی که بر این متن می‌توان وارد کرد، همانا عدم ذکر آن در آثار مورخان پیش از طبرسی است که البته با تطبیق این متن با برخی نکات مضبوط در آثار فوق، این ایراد تا حدودی مرتفع می‌شود. به نوشته طبرسی: «یهود بنی‌قینقاع و بنی‌نضیر و بنی‌قریظه نزد پیامبر(ص) آمدند و پرسیدند: ای محمد! به چه چیز دعوت می‌کنی؟ فرمود: به وحدانیت خدای و رسالت خویش، من همانم که در تورات بشارت داده شده‌ام و علمای‌تان از آن آگاه‌تان کرده‌اند. یهود گفتند: آنچه گفتی شنیدیم و اینک آمده‌ایم با تو پیمان ببندیم که نه به سود تو و نه به زیان اقدامی نکنیم و احدی را علیه تو یاری نرسانیم و متعرض یارانت نشویم و تو نیز متعرض ما و یاران ما نشوی، تا بنگریم کار تو و قومت به کجا می‌انجامد. رسول‌الله(ص) خواسته آنان را پذیرفت و معاهده‌ای میان‌شان نوشته شد، مبنی بر اینکه: یهود نه در پنهان و نه در آشکار و نه در شب و نه در روز، علیه پیامبر(ص) و اصحابش به زبان و دست و سلاح و مرکب اقدامی انجام ندهند که اگر چنین کنند رسول‌خدا(ص) در ریختن خونشان و اسارت زنان و کودکان و مصادره اموال‌شان مجاز خواهد بود و خدا بر این پیمان گواه است.» برای هر قبیله نسخه‌ای جدا نوشته شد که از سوی بنی‌قینقاع مُخیریق، از طرف بنی‌نضیر حیی‌بن‌أخطب و از جانب بنی‌قریظه کعب‌بن‌أسد متولی این پیمان شدند. (طبرسی، ۱۴۱۷ق: ۱/ ۱۵۷)

ملاحظه می‌شود که نکاتی از این روایت با اخبار منقول در منابع اولیه سیره درباره یهود همخوانی دارد. از جمله این‌که یهود متعهد شده‌اند که نه به سود پیامبر(ص) اقدامی کنند و نه به ضرر او (واقدی، همان: ۲/ ۴۵۴؛ مقریزی، همان: ۱/ ۲۳۱)، دوم مجاز بودن پیامبر(ص) در کشتن مردان و اسارت زنان و کودکان و مصادره اموال در صورت خیانت یهودیان (ابن‌هشام، همان: ۲/ ۲۳۵؛ ابن‌سعد، همان: ۲/ ۲۲) و سوم نمایندگی کعب‌بن‌اسد از سوی بنی‌قریظه در انعقاد این پیمان. (واقدی، همان: ۲/ ۴۵۵؛ ابن‌هشام، همان: ۱/ ۵۱۵) اینها مواردی است که کمابیش در روایات مربوط به سرنوشت این سه قبیله یهودی در اکثر منابع از آنها یاد شده است که مجموعاً مؤید وجود چنین پیمانی میان پیامبر(ص) و سه قبیله مذکور می‌تواند باشد. رسول‌خدا(ص) نیز با استناد به همین پیمان با کارشکنی‌ها و کینه‌توزی‌های آنان مقابله کرده است.

### غزوة بنی‌قریظه

بنی‌قینقاع و بنی‌نضیر خیلی زود به ورطه مخاصمه با مسلمانان در افتادند و هریک به نوعی پیمان شکستند و در نتیجه دچار مجازات شدند. بنی‌قینقاع در سال دوم هجری با حرمت‌شکنی نسبت به زنی مسلمان، آتش فتنه را برافروختند و در نهایت به حکم پیامبر(ص) از مدینه تبعید شدند و بنی‌نضیر هم در سال چهارم هجری به علت توطئه و اقدام جهت قتل پیامبر(ص) به مصادره اموال و تبعید گرفتار آمدند. اما بنی‌قریظه که

در شرایط جنگی و در اثنای جنگ خندق یا احزاب (۵ ق) به مسلمانان خیانت کرده و با احزاب مخالف اسلام پیوسته بودند، برخورداری سخت‌تر را متحمل شدند.

پس از اخراج بنی‌قینقاع و بنی‌نضیر از مدینه، بنی‌قریظه تنها قبیله یهودی ساکن در مدینه بودند که تا جنگ احزاب به عهد و پیمان خود با مسلمانان وفادار ماندند. این جنگ حاصل تلاش برخی از سران یهود به ویژه حیی‌بن‌اخطب بود که با دعوت قریش و دیگر قبایل عرب، سپاه بزرگی علیه مسلمانان فراهم ساختند و مدینه را به محاصره درآوردند. یهودیان که قول همکاری به قریش داده بودند، ضمن گفتگو با آنان در مکه، آئین بت‌پرستی را بهتر از آئین محمد دانستند و بنابر روایتی در زیر پرده‌های کعبه با مشرکان هم‌پیمان شدند که تا نابودی اسلام همراه آنان باشند. (واقعی، همان: ۲ / ۴۴۱) به همین لحاظ سپاه احزاب در روزهای محاصره مدینه امید داشتند که یهود بنی‌قریظه نیز از داخل، جبهه جدیدی علیه مسلمانان بکشایند و به این صورت کار را بر مدافعان شهر سخت‌تر کنند. حیی‌بن‌اخطب که از جانب خود، مشرکان را به یاری یهود دلگرم کرده بود، سراغ کعب‌بن‌اسد سرکرده بنی‌قریظه رفت و او را به پیمان‌شکنی و همکاری با احزاب فراخواند. کعب ابتدا از باز کردن در خانه خود به روی حیی دریغ کرد و او را مرد شومی خواند که قوم خود را به ذلت و آوارگی کشانید و اعتراف کرد که از محمد جز صدق و وفا ندیده است و حاضر به شکستن پیمان او نیست. (ابن‌هشام، همان: ۲ / ۲۲۰) اما در نهایت با اصرار حیی و سخنان اغواگرانه او درباره بزرگی سپاه احزاب و پیروزی قطعی آنان، پیمان شکست و بنی‌قریظه را به رویارویی با مسلمانان فراخواند. (همان‌جا) حیی به او قول داد که در صورت شکست و عقب‌نشینی احزاب، وارد قلعه بنی‌قریظه شود و در سرنوشت آنان شریک باشد. (همان‌جا؛ دیاربکری، بی‌تا: ۱ / ۴۸۳) گفته می‌شود که دیگر بزرگان بنی‌قریظه نیز چندان موافق پیمان‌شکنی نبودند اما با نظر کعب‌بن‌اسد هم مخالفت نکردند. (واقعی، همان: ۲ / ۴۵۶)

با انتشار خبر خیانت بنی‌قریظه، پیامبر (ص) برخی از اصحاب خویش را برای تحقیق درباره صحت و سقم این خبر به قلعه آنان فرستاد که یهودیان ضمن درگیری لفظی با این گروه و فحاشی نسبت به پیامبر (ص) و سایر مسلمانان، از خیانت خود پرده برداشتند و کعب‌بن‌اسد پیمان‌شکنی خود را رسماً اعلام کرد و گفت: «آن پیمان را مانند بند کفش خود بریدم». (واقعی، همان: ۲ / ۴۵۸) با تأیید این خبر، موجی از ترس و واهمه مدینه را فرا گرفت و مسلمانان که در این روزها به دفع سپاه عظیم احزاب و پاسداری از مدینه مشغول بودند، اینک از پشت سر خود نیز نگران شدند و هر دم منتظر حمله بنی‌قریظه به زنان و کودکان بی‌پناه بودند. به نقل برخی از صحابه، آن روزها و شب‌ها سخت‌ترین ایامی بود که بر مسلمانان گذشت و در این میان ترس و وحشتی که از حمله یهود به زنان و کودکان وجود داشت، بیش از وحشتی بود که از محاصره سپاه احزاب بر مدینه سایه‌گستر شده بود. (واقعی، همان: ۲ / ۴۶۰)

بنی‌قریظه در پی اعلام همکاری خود با احزاب، تحرکات نظامی علیه مسلمانان را آغاز کردند. آنان با مشرکان قرار گذاشتند که در یک شب به کمک دو هزار مرد از قریش و غطفان به مدینه شیبخون بزنند ولی

با هشیاری مسلمانان نقشه آنان عملی نشد. (همان جا) در اقدامی دیگر گروهی از نظامیان بنی قریظه به سرکردگی نَبَّاش بن قَیس از حصار خود خارج و نزدیک بقیع با تعدادی از مسلمانان درگیر شدند. (همان: ۲/ ۴۶۲) همچنین گروهی از آنان به یکی از برج‌های مدینه که پناهگاه زنان و کودکان بود حمله کردند که صَفِيَّه بنت ابی طالب با چماقی بر آنان حمله ور شد و یک یهودی را که وارد برج شده بود کشت و دیگران پا به فرار گذاشتند. (همان جا) روزهای پراضطراب مدینه نهایتاً پس از پانزده روز به پایان رسید و اتحادیه نظامی احزاب در اواخر ذی القعدة سال پنجم هجری بدون کسب نتیجه‌ای، محاصره مدینه را پایان دادند و عقب‌نشینی کردند. مسلمانان رنج‌دیده و خسته از ایام محاصره نیز راهی خانه‌های خود شدند تا فارغ از هیاهوی جنگ دمی بیاسایند. اما ساعتی از نماز ظهر نگذشته بود که منادی پیامبر (ص) بانگ برآورد: «مسلمانان باید نماز عصر را پای قلعه بنی قریظه به جای آورند!». (ابن هشام، همان: ۲/ ۲۳۳) اقدام نکوهیده یهودیان در عهدشکنی و همکاری با دشمن در ایام جنگ، درگذشتنی نبود.

به فرمان پیامبر (ص) سپاه حاضر در خندق که بالغ بر سه هزار تن بودند، به سوی قلعه بنی قریظه رهسپار شدند. رسول خدا (ص)، علی (ع) را به عنوان مقدمه سپاه پیش فرستاد که یهودیان با دیدن وی شروع به فحاشی و ناسزاگویی به پیامبر (ص) و همسرانش کردند. این سخنان چنان زشت بود که علی (ع) نزد پیامبر (ص) بازگشت و از وی خواست که به قلعه نزدیک نشود. اما رسول خدا (ص) که علت را دانست به قلعه نزدیک شد و با استناد به صفات نکوهیده آنان در قرآن، پاسخ‌شان را داد که یهودیان شرمگین شدند و سکوت پیشه کردند. (ابن هشام، همان: ۲/ ۲۳۵) قلعه به محاصره درآمد و یهودیان پس از چند روز مقاومت بی‌فایده، حاضر به تسلیم شدند و به همین منظور نَبَّاش بن قیس را به نمایندگی نزد پیامبر (ص) فرستادند و درخواست کردند که با آنان نیز مانند بنی نضیر رفتار شود؛ یعنی به اندازه بار یک شتر از اموال خود برگیرند و مدینه را ترک کنند که البته پیامبر (ص) نپذیرفت. (واقدی، همان: ۲/ ۵۰۱) بنی قریظه از آن مقدار مال نیز گذشتند و تنها به حفظ خون‌شان راضی شدند که باز هم پیامبر (ص) قبول نکرد و فرمود که باید بی‌قید و شرط تسلیم حکم وی شوند. (همان جا) کعب بن اسد قوم خود را جمع کرد و سه پیشنهاد به آنان داد که یا محمد را تصدیق کنند و به او ایمان آورند، یا زنان و کودکان‌شان را بکشند و خود آماده نبرد شوند تا مطمئن باشند که آنان به اسارت نخواهند رفت و یا آن‌که در شب شنبه که مسلمانان از یهود آسوده خاطرند بر آنان یورش برند، اما هیچ‌یک از این پیشنهادها مورد قبول یهودیان قرار نگرفت. (ابن هشام، همان: ۲/ ۲۳۵) یهودیان از پیامبر (ص) خواستند که ابولبابه بن عبدالمُنذر را که از اوس بود و حلیف بنی قریظه به شمار می‌رفت، نزد آنان بفرستد تا در کار خود با او مشورت کنند. هنگامی که ابولبابه نزد آنان رفت از او پرسیدند: «آیا به حکم محمد تسلیم شویم؟» ابولبابه گفت: «آری» و البته با اشاره دستش به زیر گلو، به آنان فهماند که جملگی کشته خواهند شد. وی پس از خروج از قلعه بنی قریظه دانست که به مسلمانان خیانت کرده است و

با بستن خود به ستون مسجد، از خداوند طلب عفو کرد و خداوند پس از چندی توبه او را پذیرفت. (ابن-هشام، همان: ۲/ ۲۳۶؛ الانفال / ۲۷)

یهودیان با گذشت پانزده روز (ابن سعد، همان: ۲/ ۵۷) و به روایتی بیست و پنج روز (طبری، ۱۳۸۷ق: ۲/ ۵۸۳) از محاصره، نهایتاً به حکم پیامبر(ص) گردن نهادند و خود را تسلیم مسلمانان کردند. از آنجا که بنی-قریظه حلیف اوس بودند، اوسیان انتظار داشتند که پیامبر(ص) به آنان نیکی کند و از خون‌شان درگذرد، چنان‌که پیش از این شفاعت خزرجیان درباره بنی‌قینقاع را پذیرفته و آنان را آزاد کرده بود. رسول‌خدا(ص) به آنان فرمود: «آیا راضی می‌شوید که مردی از خودتان درباره آنان حکم کند؟» اوسیان پذیرفتند و پیامبر(ص)، سعدبن معاذ رئیس اوس را برای حکمیت تعیین کرد. (واقدی، همان: ۲/ ۵۱۰) سعدبن معاذ را که در اثنای جنگ خندق به شدت مجروح شده بود، به مسجد آوردند تا درباره بنی‌قریظه حکم کند. در راه، اوسیان از او می‌خواستند که درباره حلفای خود نیکی نماید و نزد پیامبر(ص) شفاعت‌شان کند، چنان‌که خزرجیان با حلیف خود چنین کردند. اما سعد در جواب آنان گفت: «امروز روزی است که ملامت ملامت-کنندگان در سعد بی‌تأثیر است». (همان‌جا) وی پیش از این هم هنگام مجروح شدن در خندق، دعا کرده بود که خداوند او را تا انتقام ستاندن از بنی‌قریظه زنده بدارد. (ابن‌هشام، همان: ۲/ ۲۲۷) به هر حال سعد در حالی که وضع مساعدی نداشت در حلقه پیامبر(ص) و یارانش قرار گرفت و پس از کسب اجازه و اعلام رضایت همگان، حکم خود را درباره بنی‌قریظه اعلام کرد: «قتل همه مردان، اسارت زنان و کودکان و مصادره اموال!». (ابن‌هشام، همان: ۲/ ۲۴۰؛ واقدی، همان: ۲/ ۵۱۲) با تأیید این حکم از سوی پیامبر(ص) (همان‌جاها)، مردان قرظی را که ششصد تا نهصد تن بودند در خانه أسامه‌بن‌زید و زنان و کودکان را که بالغ بر هزار تن می‌شدند به همراه کالا و اسباب و اثاثه غنیمتی، در خانه رمله‌بنت‌حارث جا دادند. پیامبر(ص) نسبت به آنان توصیه نیکو کرد و فرمود چند نوبت غذا میان‌شان تقسیم کنند. (واقدی، همان: ۲/ ۵۱۳) فردا صبح به فرمان پیامبر(ص) در وسط بازار مدینه گودال‌هایی حفر شد و آنگاه مردان قرظی را دسته دسته بدان‌جا آوردند و گردن زدند و درون گودال‌ها ریختند. (همان‌جا) علی(ع) و زبیربن‌عَوَّام مأمور اجرای حکم بودند (همان‌جا) و قتل مردان بنی‌قریظه تا پاسی از شب و زیر شعله‌های آتش ادامه یافت. (همان: ۲/ ۵۱۷) پیامبر(ص) در جمع اصحاب خویش شاهد به قتل رسیدن سران یهود از جمله حبیب‌بن‌اخطب، کعب‌بن‌اسد، نباش‌بن‌قیس و غزال‌بن‌سموال بود و گفتگو‌هایی میان آنان ردّ و بدل شد. (ابن‌هشام، همان: ۲/ ۲۴۱؛ واقدی، همان: ۲/ ۵۱۶)

از میان زنان تنها یک تن که به اغوای همسرش با پرتاب سنگی از بالای قلعه، باعث قتل مسلمانی به نام خَلْدَبِن‌سُوید شده بود به قتل رسید. (واقدی، همان‌جا) سه تن از مردان قرظی پیش از تسلیم قوم خود، اسلام آوردند و جان خود را رها کردند و دیگری نیز برای حفظ پیمان خود با پیامبر(ص)، شبانه از قلعه خارج شد و مدینه را ترک کرد (واقدی، همان: ۲/ ۵۰۳) یک تن نیز به نام رِفَاعَه‌بن‌سموال به وساطت سلمی‌بنت‌قیس

که از اقوام پیامبر(ص) بود، مورد بخشایش قرار گرفت. (واقدی، همان: ۲/ ۵۱۴) از میان اسیران زنی به نام ریحانه اسلام آورد و به همسری پیامبر(ص) درآمد. (ابن هشام، همان: ۲/ ۲۴۵) قرآن در آیات ۲۶ و ۲۷ سوره احزاب به ماجرای بنی قریظه اشاره دارد.

### نقد خبر بنی قریظه

بدون شک خیانت بنی قریظه در اثنای جنگ خندق و همکاری نظامی آنان با محاصره‌کنندگان مدینه می‌توانست موجب حوادث تلخی برای مسلمانان شود و نادیده گرفتن چنین خیانتی عاقلانه نبود. پیامبر(ص) پیش از این با دو قبیله بنی قینقاع و بنی نضیر رفتاری بزرگوارانه پیشه کرده و در برابر عهدشکنی آنان، تنها به اخراج‌شان از مدینه حکم رانده بود، اما همان یهودیان اینک عامل اصلی در تحریک و تحریض احزاب علیه مسلمانان شده بودند. پس لازم بود که این بار، قوم خیانت‌کار به سادگی رها نشوند و به جرم‌شان رسیدگی شود. شاید پس از پایان روزها و شب‌های پراضطراب محاصره مدینه، عموم مسلمانان نیز خواهان مجازات پیمان‌شکنان قرظی بودند. با توجه به این حقایق و با عنایت به آیات مربوطه در قرآن، در اصل این‌که برخوردی با بنی قریظه صورت گرفته است، تردیدی وجود ندارد. سخن در ابعاد و کیفیت و آمار و ارقام مربوط به این حادثه است که به شدت مشکوک و قابل تأمل است و در این جا به مواردی از آنها اشاره می‌کنیم:

**الف-** خبر بنی قریظه با وجود آنکه در تمامی منابع سیره و تاریخ، چه متقدم و چه متأخر ذکر شده است و به لحاظ سند و تواتر، علی‌الظاهر خبر معتبری به شمار می‌رود، در برخی از عناصر آن تشکیک و اضطراب قابل توجهی دیده می‌شود که به این موارد می‌توان اشاره کرد:

۱. درباره تعداد مقتولین ارقام متفاوتی از چهارصد تا هزار به تخمین و حدس و گمان بیان شده است. ابن هشام در جایی آنان را بین ششصد تا نهصد تن دانسته (ابن هشام، همان: ۲/ ۲۴۱) که طبری نیز در این باره با او هم‌نظر است (طبری، همان: ۲/ ۵۸۹)، اما خود ابن هشام در جای دیگر مقتولین را چهارصد تن فرض کرده است. (ابن هشام، همان: ۲/ ۵۹) ابن سعد به عدد ششصد تا هفتصد اشاره دارد (ابن سعد، همان: ۲/ ۵۸) و یعقوبی معتقد است که آنان هفتصد و پنجاه تن بوده‌اند. (یعقوبی، همان: ۲/ ۵۲) بلاذری به هیچ عددی اشاره نکرده (بلاذری، ۱۴۱۷ق: ۱/ ۴۳۳) و ابن شهاب زهری تنها از کشته شدن جنگ‌جویان بنی قریظه (مقاتلتهم) سخن به میان آورده است. (ابن شهاب، ۱۴۰۱ق: ۸۲) ابن عبدالبرّ در حالی که در الدررّ آنان را ششصد تا هفتصد تن می‌داند (ابن عبدالبرّ، بی تا: ۱۳۲)، در اثر دیگر خود الاستیعاب به عدد چهارصد اشاره می‌کند. (همو، ۱۴۱۲ق: ۲/ ۶۰۳) تعدادی دیگر از مورخان و مفسران هم عدد چهارصد را صحیح می‌دانند. (ابوعبید، ۱۴۰۶ق: ۱۴۳؛ ابن کثیر، ۱۴۰۷ق: ۴/ ۱۲۲؛ صالحی شامی، ۱۴۱۴ق: ۵/ ۲۰؛ سیوطی، ۱۴۰۴ق: ۵/ ۱۹۳) ابن شهر آشوب کل مردان بنی قریظه را هفتصد تن دانسته که از آن میان چهارصد و پنجاه تن به قتل رسیده‌اند (ابن شهر آشوب، ۱۳۶۷ق: ۱/ ۱۷۳) و مقاتل بن سلیمان نیز در تفسیر خود، کشتگان بنی قریظه را همین تعداد

فرض کرده است. (مقاتل بن سلیمان، ۱۴۲۳ق: ۴۸۵/۳) شیخ مفید به عدد نهصد اشاره کرده (مفید، ۱۴۱۴ق: ۱۱۱/۱) و ابن ابی الحدید بالاترین رقم یعنی هزار را به ثبت رسانده است. (ابن ابی الحدید، ۱۹۶۲ق: ۲۹۱/۱۶) دیگر مورخان و سیره نویسان نیز به تحقیق یا به تخمین، اعدادی بین ششصد تا نهصد را صحیح پنداشته‌اند. به هر حال چنان‌که مشاهده می‌شود تشتت زیادی درباره تعداد کشتگان بنی قریظه وجود دارد که پی بردن به عدد واقعی را بسی مشکل می‌کند و این خود حاکی از ضعف روایت است.

۲. در مورد تعداد زنان و کودکان نیز وحدت نظری وجود ندارد و از منابع متقدم تنها واقدی به تعداد آنان اشاره کرده و اسیران را هزار تن دانسته است. (واقدی، همان: ۵۲۳/۲؛ همچنین نک: مقریزی، همان: ۲۵۳/۱) برخی از منابع تفسیری هم آنان را حدود هفتصد تا هفتصد و پنجاه تن برشمرده‌اند. (زمخشری، ۱۴۰۷ق: ۳/۵۳۳؛ طبرسی، ۱۳۷۲: ۵۵۳/۸؛ بیضاوی، ۱۴۱۸ق: ۲۳۰/۴؛ آلوسی، ۱۴۱۵ق: ۱۱/۱۷۵)

۳. مدت محاصره بنی قریظه در منابع مختلف از پانزده روز (واقدی، همان: ۴۹۷/۲؛ ابن هشام، همان: ۲/۲۳۵؛ ابن سعد، همان: ۵۷/۲) تا بیست و پنج روز و سی روز (طبری، همان: ۵۸۳/۲) متغیر است.

۴. در انشای حکم سعد بن معاذ درباره محکومین به مرگ، واژه‌های متفاوتی همچون «رجال» (ابن هشام، همان: ۲/۲۴۰؛ طبری، همان: ۲/۵۸۸؛ ابن سید الناس، ۱۴۱۴ق: ۱۰۵/۲)، «مَنْ جَرَتْ عَلَيْهِ الْمَوْسَى» (واقدی، همان: ۲/۵۱۲؛ ابن سعد، همان: ۲/۵۷) و «مُقَاتِلَتَهُمْ» (یعقوبی، همان: ۲/۵۲؛ طبری، همان: ۲/۵۸۷؛ مسعودی، بی تا: ۲۱۷؛ بیهقی، ۱۴۰۵ق: ۱۸/۴) نقل شده است که هر یک مدلول خود را داراست، مخصوصاً واژه آخر که فرق اساسی با دیگر واژه‌ها دارد و اگر منظور از دو واژه نخست «همه مردان» یا «همه افراد بالغ» باشد، «مقاتلتهم» تنها شامل جنگجویان می‌شود که موضوع را کاملاً متفاوت می‌کند و در صورت پذیرفتن آن، معلوم می‌شود که تنها مردان جنگی بنی قریظه کشته شده‌اند، نه همه مردان یا همه بالغان.

۵. درباره اجرای حکم، گاه علی (ع) و زبیر مأمور اجرای حکم سعد بن معاذ معرفی شده‌اند (واقدی، همان: ۲/۲۵۱۳) و گاه فقط از علی (ع) نام برده شده است. (مفید، همان: ۱۱۱/۱) در عین حال از تقسیم برخی از محکومین میان خانواده‌های اوس و اجرای حکم توسط خود اوسیان نیز سخن به میان آمده است. (واقدی، همان: ۲/۵۱۵؛ ابن هشام، همان: ۲/۵۹)

ب- درباره مواضع یهودیان و برخوردها و سخنان‌شان در این ماجرا نیز سؤالات و ابهاماتی وجود دارد که به آنها اشاره می‌کنیم:

۱. کعب بن اسد که تا این زمان به عهد خود با پیامبر (ص) پای‌بند بود، چگونه از حی بن اخطب فریب خورد و به پیمان‌شکنی راضی شد، در حالی‌که او را مرد شومی می‌دانست که قوم خود را به هلاکت افکند؟! وی در حالی‌که اعتراف می‌کرد از محمد جز صدق و وفا ندیده است و با وجود آن‌که بزرگان بنی قریظه با پیمان‌شکنی مخالف بودند، چرا دست به این کار زد؟ آیا او از سرنوشت تلخ دو قبیله یهودی که پیش از این پیمان‌شکنی کرده بودند آگاه نبود؟ آیا تعهد حی بن اخطب مبنی بر سهیم شدنش در سرنوشت بنی قریظه



در صورت شکست احزاب، می‌توانست تضمین مناسبی برای قبول عهدشکنی و پذیرش خطرات بزرگ آن باشد؟

۲. چرا بنی‌قریظه پس از پایان محاصره مدینه و شکست احزاب، به جای آن‌که عذر تقصیر نزد پیامبر(ص) آورند و راهی برای عفو و گذشت از خیانت‌شان بیابند، به تشدید عداوت خود پرداختند و حتی هنگامی که با سپاه مسلمانان روبرو شدند شروع به فحاشی نسبت به پیامبر(ص) و همسرانش کردند؟ آیا این کار در این زمان که تنها و بی‌یار و یاور مانده بودند منطقی به نظر می‌رسد؟

۳. چرا مواضع کعب بن‌اسد و قومش به یک باره جابه‌جا شد و این بار، او قوم خود را به تصدیق پیامبر(ص) و پذیرش اسلام فراخواند و قومش بر ادامه مقاومت تأکید کردند؟

۴. یهودیان به واسطه مذاکره با ابولبابه مطلع شده بودند که اگر تسلیم هم شوند کشته خواهند شد. سؤال این است که اولاً ابولبابه پیش از صدور حکم چگونه از آن اطلاع داشت؟ ثانیاً آنان با آگاهی از این موضوع چرا تا آخرین لحظه مقاومت نکردند و با عزت کشته نشدند؟ آیا عاقلانه است که آدمی خود را تسلیم دشمنی کند که مطمئن است او را خواهد کشت؟ دل بستن آنان به داوری سعد بن معاذ و امید به رأفت او نسبت به حلفای سابقش نیز سخنی گزاف است، زیرا برخورد زشت و فحاشی آنان به سعد در روزهای اول محاصره مدینه (واقدهی، همان: ۲/ ۴۵۹)، مانع از این امید می‌شد. به ویژه آن‌که سعد همان موقع به آنان وعده شمشیر داده بود (همان: ۲/ ۴۵۸) و پس از جراحتش نیز از خدا خواسته بود که تا انتقام ستاندن از بنی‌قریظه او را زنده بدارد. (ابن‌هشام، همان: ۲/ ۲۲۷)

ج- در دیگر جزئیات این ماجرا نیز ابهاماتی وجود دارد، از جمله:

۱. گفته می‌شود که اسرای بنی‌قریظه و اسباب و اثاثه غنیمتی را در خانه زنی از انصار جای دادند. می‌توان سؤال کرد که مگر وسعت خانه‌های مدینه در آن دوره چقدر بوده است که حدود هزار اسیر را با اسباب و اثاثه بتوان در آن جای داد؟ غذا و نیازهای بهداشتی این افراد چگونه تأمین شده است؟ در باب محکومین به مرگ نیز گفته شده است که در خانه اسامه بن‌زید نگهداری شدند که همین سؤالات درباره آنان نیز مطرح است.

۲. چرا تنها علی(ع) و زبیر مأمور به قتل رساندن این ششصد تا نهصد تن یهودی شدند؟ آیا مناسب‌تر نبود که برای سهولت و سرعت در اجرای حکم، دیگر صحابه نیز با آنان همراه می‌شدند؟ این خبر از آنجا تردید آمیزتر می‌شود که بعدها علی(ع) و زبیر، هیچ‌گاه از این ماجرا ذکری نکرده‌اند و به ویژه علی(ع) که در برخی از خطبه‌ها و نامه‌های خود، از دوران پیامبر(ص) و دلاوری‌هایش در آن زمان سخن به میان آورده است، هیچ اشاره‌ای به این ماجرا و حضور خویش در متن آن ندارد.

۳. وقوع چنین قتل‌عامی در مدینه طبیعتاً ترس و وحشت شدیدی را در میان یهودیان ایجاد می‌کرد و به قطع می‌توان گفت که دیگر هیچ یهودی جرأت زیستن در مدینه را به خود نمی‌داد و قاعدتاً از این زمان می‌باید

مدینه تهی از یهودیان باشد. در حالی که در گزارش‌های مربوط به غزوه خیبر در سال هفتم هجری، از وجود یهودیان در مدینه و روابط تجاری آنان با مسلمانان یاد شده است (واقدی، همان: ۲ / ۶۳۴، ۶۳۷، ۶۴۰، ۶۸۴) و در سال نهم هجری نیز گزارش‌هایی از همکاری منافقین و یهود مدینه وجود دارد. (ابن هشام، همان: ۲ / ۵۱۷)

۴. قتل عام همه مردان یک قبیله می‌توانست انعکاس وسیعی در شبه جزیره بیابد و باعث انتقادهای گزنده‌ای از سوی مخالفان پیامبر(ص) شود، چنان‌که در گذشته حوادث کوچک‌تری مانند سریه نخله، ازدواج پیامبر(ص) با دختر عمه‌اش زینب بنت جحش و تغییر قبله، گفتگوهای زیادی را میان مخالفان پیامبر(ص) موجب شده بود، اما هیچ گزارشی از این گونه اعتراض‌ها و انتقادهای نسبت به پیامبر(ص) در ماجرای بنی-قریظه وجود ندارد.

د- تعارض این خبر با سنت و سیره و تدبیر پیامبر(ص):

۱. چرا پیامبر(ص) داوری درباره مرگ و حیات این تعداد انسان را به سعد بن معاذ واگذار کرد؟ حجت شرعی پیامبر(ص) در این باره چه بود؟ اگر وی نظرش قتل مردان قرظی بود که می‌توانست خود به آن حکم کند و اگر با انتخاب سعد می‌خواست راهی برای نجات بنی‌قریظه از طریق حلف‌ها بیابد که این کار هم به نتیجه مورد نظر ختم نشد. به نظر می‌رسد که دلیل منطقی بر حکمیت سعد در این واقعه وجود ندارد.

۲. اگر گفته شود که حکم سعد بر اساس قوانین تورات (سفر تثئیه، باب ۲۰، فقره ۱۵-۱۰) بود و پیامبر(ص) هم به این دلیل آن را تأیید کرد، می‌توان پرسید که مگر پیامبر(ص) مأمور به اجرای احکام و قوانین تورات بود؟ مگر قرآن کتب آسمانی گذشته را تحریف شده و منسوخ نمی‌داند؟

۳. آیا می‌توان پنداشت که پیامبر اسلام(ص) به دلیل پیمان‌شکنی سران یک قبیله، تمام مردان آن قبیله و حتی نوجوانان تازه بالغ را که شاید در آن سنین مفهوم پیمان‌شکنی را هم به درستی درک نمی‌کردند و هیچ نقشی هم در خیانت سران قوم‌شان نداشتند به قتل برسانند؟ در میان مردان، تکلیف سالخوردگان، بیماران و ناتوانان چه شد؟ آنان به چه جرمی به قتل رسیدند؟

۴. قتل عامی با چنین وسعت، مطمئناً باعث بدنامی و اتهامات زیادی علیه پیامبر(ص) می‌شد و نوعی ترس و تنفر از اسلام در میان ساکنان شبه جزیره ایجاد می‌کرد که این مسئله با آموزه‌های قرآن و سیاست‌ها و اهداف رسالت پیامبر(ص) در تعارض آشکار بود. زیرا تا آن زمان عامل اصلی در جلب قلوب مردم به اسلام، نه شمشیر و خشونت که رحمت و مسالمت و اخلاق کریمانه پیامبر(ص) بود که همواره عفوش بر غضبش غلبه داشت و در میان دوست و دشمن به کرامت و بزرگواری شهره بود. قطعاً تدبیر و دوراندیشی آن حضرت، مانع از ایجاد چنین بدنامی برای خود و دین جدید بود.

۵. حادثه بنی‌قریظه در تمام دوران رسالت پیامبر(ص) و سیره عملی او، یک مورد منحصر به فرد و کاملاً استثنایی است. در هیچ مقطعی از دوران حیات پیامبر(ص) حتی یک مورد نمی‌توان یافت که وی چنین

برخورد سختی با دشمنانش کرده باشد، به گونه‌ای که تمامی مردان یک قبیله را که تن به تسلیم سپرده‌اند به دم تیغ دهد و در یک روز حدود هفتصد مرد، آن هم نه فقط مردان جنگی که همه افراد بالغ یک قبیله را قتل‌عام کند! با بررسی سیره پیامبر(ص)، حادثه‌ای شبیه به این حتی در ابعاد کوچک‌تر نیز نمی‌توان یافت. برخورد کریمانه آن حضرت با بزرگ‌ترین دشمنانش در ماجرای فتح مکه، آزادی صدها اسیر بنی‌مُصَلِّق، آزادی شش هزار اسیر هَوَازِن در جنگ حُنَین، گذشتش نسبت به بنی‌قینقاع و بنی‌نضیر و ده‌ها مورد دیگر از این دست، در تعارض آشکار با خبر قتل‌عام بنی‌قریظه است.

۶. چنان‌که می‌دانیم پیامبر(ص) در گذشته از خیانت بنی‌قینقاع که حلیف خزرج بودند به شفاعت برخی از خزرجیان چشم‌پوشی کرد و از خون‌شان درگذشت و به همین دلیل اوسیان نیز انتظار داشتند پیامبر(ص) از خون حلیف آنان یعنی بنی‌قریظه نیز درگذرد. در این شرایط آیا صدور چنین حکم شدیدی علیه حلیف اوس نمی‌توانست باعث اختلافات و تنش‌های داخلی و به جنبش آمدن تعصبات قبیله‌ای شود؟ آیا پیامبر(ص) این نکته را در نظر نگرفت؟ به نظر می‌رسد که این مورد نیز با دوراندیشی و خردورزی پیامبر(ص) و تلاش‌هایش جهت رفع کدورت‌های سابق میان دو قبیله انصار، در تعارض باشد.

۷. در خبر بنی‌قریظه آمده است که به فرمان پیامبر(ص) در بازار مدینه گودال‌هایی حفر شد و آنگاه یهودیان را گروه گروه آوردند و گردن زدند و درون گودال‌ها ریختند. رسول‌خدا(ص) نیز همراه اکابر اصحاب خویش شاهد این صحنه بود و پس از مشاهده اعدام سران بنی‌قریظه، آن محل را ترک و سعدبن معاذ را مأمور ادامه کار کرد. (واقعی، همان: ۵۱۶/۲) اولاً چرا بازار مدینه که محل کسب و کار و رفت و آمد مردم است برای این کار انتخاب شد؟ آیا نمی‌توانستند محکومین را در قلعه خودشان که فاصله زیادی هم با مدینه داشت و یا در جای دیگری خارج از مدینه به قتل برسانند؟ آیا به لحاظ بهداشتی قتل این تعداد انسان و دفن اجساد آنان در وسط شهر که می‌توانست باعث شیوع بیماری‌های خطرناک و مُسری شود کاری عاقلانه بود؟ پیامبراسلام(ص) از برپایی چنین صحنه خشونت‌بار و وحشت‌آفرینی در بازار مدینه و در انتظار مردم، اعم از زن و مرد و کودک چه نتیجه‌ای می‌خواست بگیرد؟ در این زمان که اکثر قریب به اتفاق اهالی مدینه مسلمان و از یاران پیامبر(ص) بودند، آیا وی با سَلَّاحِ صدها مرد قرظی در محل کسب و کار این مردم، می‌خواست ترس و واهمه خود را بر دل آنان بیفکند؟ آیا به تبعات روحی و روانی و اجتماعی این اقدام نیندیشیده بود؟ سپردن ادامه این قتل‌عام به سعدبن معاذ نیز از موارد باورنکردنی این داستان است، زیرا جراحت او به حدی شدید بود که به فاصله نزدیکی پس از حادثه بنی‌قریظه درگذشت (همان: ۵۲۵/۲) و مطمئناً در این حال، توان صحنه‌گردانی این نمایش خونین را نداشت.

با توجه به نقدهایی که بیان شد نتیجه می‌گیریم که پذیرش این خبر با همه جزئیاتش امکان‌پذیر نیست و با در نظر گرفتن اشکالاتی که در متن و حواشی خبر و تعارضاتی که با سیره حسنه پیامبر(ص) و اصول

عقلی و منطقی در آن دیده می‌شود، احتمال ساختگی بودن آن را باید در نظر داشت. منشأ ساختگی بودن این ماجرا را می‌توان در موارد ذیل جستجو کرد:

۱. وجود دو یهودی مسلمان‌شده، آن‌هم از خود قبیله بنی‌قریظه یعنی محمد بن کعب قُرَظی (همان: ۲/ ۴۵۵) و عَطِيَّةُ الْقُرَظِي (ابن هشام، همان: ۲/ ۲۴۴) در سلسله سند این روایت و شباهت‌های عناصر داستانی آن با چند حادثه مشابه در تاریخ قوم یهود که در آنها نیز چند صد یهودی به قتل رسیده‌اند (تورات، سفر اول پادشاهان، باب ۱۸، فقره ۴۰-۲۴؛ همچنین نک: مقدسی، بی‌تا: ۳/ ۱۷۹)، این احتمال نسبتاً قوی را به ذهن متبادر می‌سازد که روایت مذکور برساخته افرادی از قوم یهود باشد. ارائه چهره‌ای مظلوم و در عین حال شجاع از قوم یهود و بالعکس چهره‌ای خشن و خون‌ریز از پیامبر اسلام (ص)، می‌تواند هدف سازندگان این داستان باشد. بنی‌قریظه در این داستان، قومی هستند که حاضر به ترک دین اجدادی خود و خیانت به - آرمان‌های تورات و راه و رسم یهودیت نشدند و در این راه ترک جان کردند و به استقبال مرگ شتافتند. گفتگوهایی که از آنان پیش از تسلیم شدن نقل شده و همچنین سخنان کوتاهی که میان پیامبر (ص) و سرانشان در آستانه به قتل رسیدن رد و بدل شده است و نیز روایت اُمّ‌المؤمنین عایشه از شجاعت تنها زن مقتول این حادثه و استقبال شادمانه او از مرگ (ابن‌هشام، همان: ۲/ ۲۴۲؛ واقدی، همان: ۲/ ۵۱۶)، جملگی در این راستا قابل تحلیل‌اند. از آن سو پیامبر (ص) به عنوان فردی معرفی می‌شود که به عقوبت پیمان‌شکنی چند تن از سران یک قبیله، به قتل همه مردان و حتی پسران بالغ آن قبیله حکم می‌کند و به نقل عطیّه القرظی، حتی عده‌ای از اصحابش را مأمور می‌کند که پسران نوجوان را از حیث علائم بلوغ، مورد معاینه قرار دهند تا هرکدام را که بالغ یافتند به قتل برسانند! (واقدی، همان: ۲/ ۵۱۷؛ ابن‌هشام، همان: ۲/ ۲۴۴)

۲. اختلافات قبیله‌ای میان اوس و خزرج را نیز می‌توان عامل دیگری در شکل‌گیری این روایت دانست. زیرا در این روایت، رئیس اوس - سعد بن معاذ - کسی است که در حالی که می‌توانست از حلفای سابق خود بگذرد و حکمی دهد که اقلان جان آنان را حفظ کند، برعکس شدیدترین حکم ممکن را که به نابودی آنان منجر شد صادر کرد و به تعبیری در حق هم‌پیمانان خود ناجوانمردی روا داشت. اما خزرجیان در ماجرای بنی‌قینقاع با شفاعت نزد پیامبر (ص) مانع قتل آنان شدند و حق دوستی سابق‌شان با یهودیان را پاس داشتند و در نتیجه در جوانمردی و سجایای اخلاقی از اوس برترند. بر این اساس، این روایت یا برساخته افرادی از خزرج در دوره‌های بعد است و یا عوامل وابسته به امویان با هدف اختلاف‌افکنی میان انصار، آن را پرورده‌اند. (شهبیدی، ۱۳۸۳: ۹۶)

### نتیجه‌گیری

با استناد به آیات ۲۶ و ۲۷ سوره احزاب که اکثر مفسران آنها را در شأن غزوه بنی‌قریظه دانسته‌اند و با توجه به نکاتی که در نقد روایت مشهور بنی‌قریظه بیان شد، می‌توان چنین پنداشت که تنها سران خیانت‌پیشه و

حداکثر مردان جنگی بنی قریظه، به دلیل پیمان شکنی و خیانت به مسلمانان به مجازات رسیده‌اند که قطعاً تعداد آنان بسی کمتر از عدد ششصد تا نهصد تن بوده است، به این دلایل که:

۱. از سیاق آیات مربوطه آنجا که می‌فرماید: «وَأَنْزَلَ الَّذِينَ ظَاهَرُوهُمْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مِنْ صَيَاصِيهِمْ» به دست می‌آید که منظور قرآن، جنگ‌جویان بنی قریظه است که در قلاع‌شان (صیاصیه‌م) مقابل مسلمانان ایستادگی کردند و نهایتاً وادار به تسلیم شدند و قریبه‌ای وجود ندارد که بتوان «همه مردان» را از آن استنباط کرد. گذشته از این، در ادامه آیه که می‌فرماید: «فَرِيقًا تَقْتُلُونَ وَتَأْسِرُونَ فَرِيقًا» بر خلاف نظر اکثر مفسران که «فَرِيقًا تَقْتُلُونَ» را شامل مردان و «تَأْسِرُونَ فَرِيقًا» را شامل زنان و کودکان دانسته‌اند، هیچ دلیلی بر این که منظور قرآن از گروهی که به اسارت گرفته شدند، زنان و کودکان باشد نیز وجود ندارد، بلکه ادامه منطقی آیه ایجاب می‌کند که سخن درباره همان جنگ‌جویانی باشد که اینک تسلیم شده‌اند و سپس گروهی از آنان کشته و گروهی به اسارت درآمده‌اند. علاوه بر این برای اسارت زنان و کودکان (النساء و الذراری) معمولاً واژه «سبی» و «سبایا» به کار می‌رود و واژه «أسر» که در آیه فوق به کار رفته است با مقاتلین تناسب دارد و حاکی از اسارت گروهی از مردان جنگی است. (جعفر مرتضی، ۱۴۱۵ق: ۱۱/۲۰۳)

۲. چنان‌که گفته شد برخی از منابع، حکم سعد بن معاذ را شامل همه مردان (رجال) و برخی دیگر شامل جنگ‌جویان (مقاتلتهم) دانسته‌اند و حتی هنگامی که خبر این واقعه به یهودیان ساکن خیبر رسید، باز سخن از به قتل رسیدن مردان جنگی بنی قریظه بود و نه همه مردان. (واقدی، همان: ۵۳۰/۲) از این رو به نظر می‌رسد که در میان مردان بنی قریظه، تنها به قتل سران و جنگ‌جویان آنان حکم شده است.

۳. درباره تعداد کشتگان این ماجرا باید توجه داشت که بنا به نظر پروفیسور حمیدالله که در آغاز این فصل بیان شد، جمعیت کل یهودیان مدینه حدود پنج هزار تن بوده است که اگر سهم بنی قریظه را در میان سه قبیله یهودی مدینه و یهودیان اوس و خزرج، حداکثر هزار و پانصد تن فرض کنیم، طبیعتاً نیمی از این جمعیت را زنان تشکیل می‌داده‌اند. بنابراین تعداد کل مردان بنی قریظه در حدود هفتصد و پنجاه تن بوده است که اگر نیمی از آنان هم شامل کودکان و سالخوردگان و ضعفا باشد، در نتیجه مردان جنگی بنی قریظه بیش از سیصد الی چهارصد تن نبوده است. حال با استناد به آیه مربوطه که براساس آن از میان همین تعداد نیز گروهی کشته و گروهی به اسارت درآمده‌اند، توان پنداشت که محکومین به مرگ در ماجرای بنی قریظه نمی‌توانسته بیش از حدود ۱۵۰ تا ۲۰۰ تن بوده باشد و بلکه کمتر از آن است.

۴. اشاره مختصر و کوتاه قرآن به این حادثه نیز خود گویای دروغ‌پردازی و بزرگ‌نمایی مورخان است، زیرا هر یک از حوادث مهم دوران پیامبر (ص) معمولاً در حد اهمیت خویش در قرآن انعکاس یافته‌اند. آیا منطقی است که واقعه بنی قریظه با این ابعاد وسیع که به قتل عام صدها تن و نابودی یک قبیله منجر شد، تنها در حد یکی دو آیه در قرآن انعکاس یابد؟ این اشاره گذرا و مختصر، بیان‌کننده کوچکی و محدودیت حادثه مذکور و مابینت آن با اعداد و ارقام مورد ادعا در روایت مشهور است.

منايع و مأخذ

١. قرآن.

٢. تورات.

٣. أوسى، شهاب الدين محمود، ١٤١٥ق، *روح المعاني*، تحقيق على عبدالبارى عطيه، بيروت، دارالكتب العلميه.

٤. ابن ابى الحديد، عزالدين عبدالحميد بن هبه الله، ١٩٦٢، *شرح نهج البلاغه*، تحقيق محمد ابوالفضل ابراهيم، قاهره، دارالاحياء الكتب العربيه.

٥. ابن سعد، محمد، ١٤١٠ق، *الطبقات الكبرى*، تحقيق محمد عبدالقادر عطاء، بيروت، دارالكتب العلميه.

٦. ابن سيد الناس، محمد، ١٤١٤ق، *عيون الاثر فى فنون المغازى و السير*، تحقيق ابراهيم محمد رمضان، بيروت، دارالقلم.

٧. ابن شهاب زهرى، محمد بن مسلم، ١٤٠١ق، *المغازى النبويه*، تحقيق سهيل زكار، بيروت، دارالفكر.

٨. ابن شهر آشوب، محمد بن على، ٣٦٧ق، *مناقب آل ابى طالب*، نجف، مطبعه الحيدريه.

٩. ابن عبدالبر، يوسف بن عبدالله، ١٤١٢ق، *الاستيعاب فى معرفه الاصحاب*، تحقيق على محمد البجاوى، بيروت، دارالجيل.

١٠. -----، بى تا، *الدّرر فى اختصار المغازى و السير*، بيروت، دارالكتب العلميه.

١١. ابن كثير، اسماعيل بن عمر، ٤٠٧ق، *البدايه و النهايه*، بيروت، دارالفكر.

١٢. ابن هشام، عبدالملك، بى تا، *السيره النبويه*، تحقيق مصطفى السقا و ابراهيم الأبيارى و عبدالحفيظ شلبى، بيروت، دارالمعرفه.

١٣. ابو عبيد، قاسم بن سلام، ٤٠٦ق، *الاموال*، تحقيق محمد خليل هراس، بيروت، دارالكتب العلميه.

١٤. بلاذرى، احمد بن يحيى، ٤١٧ق، *انساب الاشراف*، تحقيق سهيل زكار و رياض زركلى، بيروت، دارالفكر.

١٥. بياضوى، عبدالله بن عمر، ٤١٨ق، *انوار التنزيل و اسرار التأويل*، تحقيق محمد عبدالرحمن المرعشلى، بيروت، دار احياء التراث العربى.

١٦. بيهقى، احمد بن حسين، ٤٠٥ق، *دلائل النبوه و معرفه احوال صاحب الشريعه*، تحقيق عبدالمعطى قلعجى، بيروت، دارالكتب العلميه.

١٧. جعفر، مرتضى عاملى، ٤١٦ق، *الصحيح من سيره النبى الاعظم*، بيروت، دارالهادهى - دارالسيره.

١٨. جواد، على، ١٩٧٨م، *المفصل فى تاريخ العرب قبل الاسلام*، بيروت - بغداد، دارالعلم للملايين - مكتبه النهضه.

١٩. حميد الله، محمد، ١٣٥٦، *اولين قانون اساسى مكتوب در جهان*، ترجمه غلامرضا سعيدى، تهران، بعثت.

٢٠. دياربكري، حسين بن محمد، بي تا، *الخميس في احوال الانفس النفيس*، بيروت، دارصادر.
٢١. زمخشري، جارالله محمود بن عمر، ١٤٠٧ق، *الكشاف عن حقايق غوامض التنزيل و عيون الاقاويل في وجوه التأويل*، تصحيح محمد عبدالسلام شاهين، بيروت، دارالكتب العلميه.
٢٢. سيوطي، جلال الدين عبدالرحمن بن ابي بكر، ١٤٠٤ق، *الدر المثور في التفسير بالمأثور*، قم، كتابخانه آيت الله مرعشي نجفي.
٢٣. شهيدى، جعفر، ١٣٨٣، *تاريخ تحليلي اسلام*، تهران، علمى و فرهنگى - نشر دانشگاهى.
٢٤. صالحى شامى، محمد بن يوسف، ١٤١٤ق، *سبل الهدى و الرشاد في سيره خير العباد*، تحقيق عادل احمد عبدالوجود و على محمد معوض، بيروت، دارالكتب العلميه.
٢٥. طبرسى، ابو على فضل بن حسن، ١٤١٧ق، *اعلام الورى باعلام الهدى*، قم، مؤسسه آل البيت لاحياء التراث.
٢٦. -----، ١٣٧٢، *مجمع البيان*، مقدمه محمد جواد بلاغى، تهران، ناصر خسرو.
٢٧. طبرى، محمد بن جرير، ١٣٨٧ق، *تاريخ الامم و الملوك*، تحقيق محمد ابوالفضل ابراهيم، بيروت، دارالتراث.
٢٨. مسعودى، على بن حسين، بي تا، *التنبيه و الاشراف*، تصحيح عبدالله اسماعيل الصاوى، قاهره، دارالصاوى.
٢٩. مفيد، محمد بن محمد بن نعمان، ١٤١٤ق، *الارشاد في معرفه حجج الله على العباد*، بيروت، دارالمفيد.
٣٠. مقاتل بن سليمان، ١٤٢٣ق، *تفسير قرآن*، تحقيق عبدالله محمود شماته، بيروت، دار احياء التراث العربى.
٣١. مقدسى، مطهر بن طاهر، بي تا، *البدء و التاريخ*، پورسعيد، مكتبه الثقافه الدينيه.
٣٢. مقرئزى، تقى الدين احمد بن على، ١٤٢٠ق، *امتاع الاسماع بما للنبي من الاحوال و الاموال و الحفده و المتاع*، تحقيق محمد عبدالحميد النميسى، بيروت، دارالكتب العلميه.
٣٣. واقدى، محمد بن عمر، ١٤٠٩ق، *المغازى*، تحقيق مارسدن جونز، بيروت، مؤسسه الاعلمى.
٣٤. ياقوت حموى، شهاب الدين، ١٩٩٥م، *معجم البلدان*، بيروت، دارصادر.
٣٥. يعقوبى، احمد بن ابي يعقوب، بي تا، *تاريخ يعقوبى*، بيروت، دارصادر.

## **A criticism on the narrative of Banu Kurayza massacre**

Saber adak, Ph. D<sup>1</sup>

### **Abstract**

The famous narrative about the massacre of Banu Kurayza and its related figures, especially in recent years provide a forum for discussion and debate among scholars and also a venue for critics of the tradition of the Prophet Muhammad (pbuh). According to this narrative, Banu Kurayza, one of the three famous tribes of the Jews in Medina, was subjected to the most severe punishment after treason against the Muslims in the Khandak War, so that all men were killed, women and children were captured and their property looted. The apparent contradictions of this narrative with the tradition of the Prophet (pbuh) and his good behaviour make it very difficult to believe and make the possibility of distortion and excitement about the incident in mind. This article discusses the authenticity of this narrative in various ways.

**Keywords:** Banu Kurayza, Khandak War, Prophet of Islam (pbuh)

---

1. Department of history and civilization of Islamic Nations, Yadegar-e-Imam (Rah) Branch, Islamic Azad University, Shahr-e-Rey, Iran.  
adaksaber@gmail.com